

فرهنگ و تغییرات فرهنگی

رضا اسماعیلی
دکتری جامعه‌شناسی

کلیدواژه‌ها

فرهنگ، فرهنگیان، انواع فرهنگ، تعریف فرهنگ، مفهوم فرهنگ، آشفته‌گی فرهنگی، هویت فرهنگی، پدیده‌های فرهنگی، فرهنگ در عرصه اجتماع.

چکیده

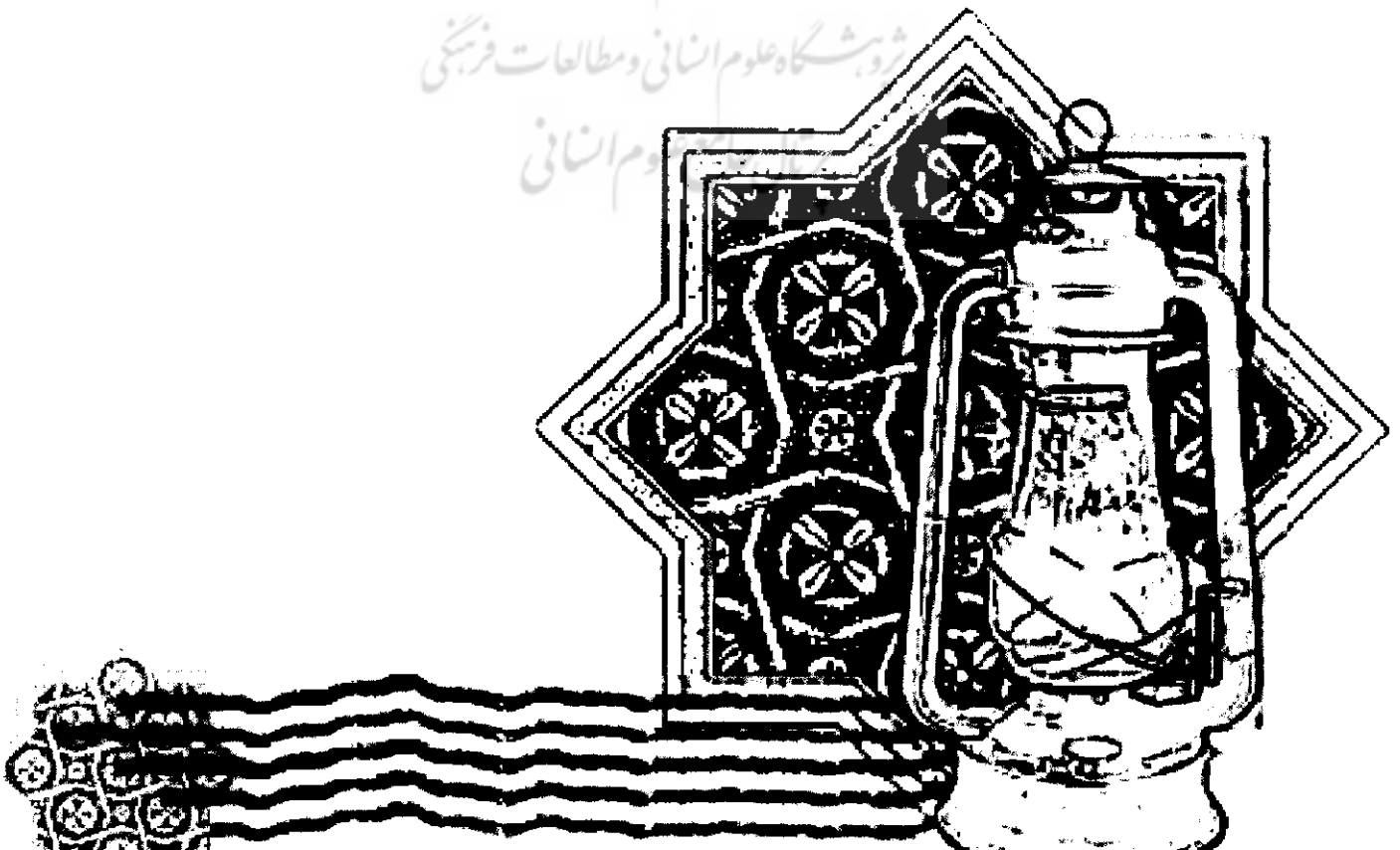
فرهنگ، در طول تاریخ، در معناهای گوناگونی به کار رفته، و مفهوم‌های بسیاری را شامل می‌شود. هر یک از اندیشمندان بزرگ نیز تعریفی متفاوت از واژه فرهنگ به دست داده‌اند. حیات اجتماعی، از طریق فرهنگ، تغییر و استمرار می‌یابد.

مفهوم فرهنگ در عرف

فرهنگ، به عنوان صفت ممیزه انسان با سایر موجودات در جهان هستی در عرف و ادبیات، دارای معانی مختلفی است. هنگامی که ما می‌خواهیم از اخلاق پسندیده کسی تمجید کنیم؛ او را به عنوان فردی با فرهنگ توصیف می‌کنیم. کسانی را که تحصیلات عالی دارند؛ نویسندگان و آن‌هایی را که از دانش زیادی برخوردار هستند؛ به عنوان افراد با فرهنگ می‌شناسیم. در کلام و نوشتار، به معلمان و کارکنان آموزش و پرورش، «فرهنگیان» اطلاق می‌کنیم، و یا نام وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌هایی را با واژه فرهنگ، مشخص می‌کنیم و....

موارد مزبور، از جمله کاربردهای واژه فرهنگ در عرف به شمار می‌روند. فرهنگ در زبان فارسی، از دو واژه «فر» و «هنگ» تشکیل شده است. فر به معنای جلو، و هنگ به معنای کشیدن و سنگینی است. در ادبیات فارسی، اصطلاح فرهنگ، بر حسب زمانی، در مفهوم‌های متفاوتی به کار رفته است. فردوسی در اشعار خود، واژه فرهنگ را مترادف با دانش و هنر به کار می‌گیرد:

دلت دار زنده به فرهنگ و هوش به بد در جهان تا توانی مکوش



ز فرهنگ و از دانش آموختن
سزودگر دلش باید افروختن
که فرهنگ، آرایش جان بود
ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی هنر زار و خوار است و سست
به فرهنگ باشد روان تندرست

در لغت‌نامه‌های عمومی زبان فارسی
نیز، ذیل واژه فرهنگ، معانی مختلف آمده
است: علم و دانش، ادب و پژوهش،
فضیلت و عقل، آثار علمی و ادبی یک قوم
یا یک ملت، کتاب لغت، نیکویی و...^۱

مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی

مفهوم فرهنگ، همواره از رایج‌ترین و
آشنا‌ترین، در عین حال پیچیده‌ترین و
پرابهام‌ترین مفاهیم مورد استفاده در علوم
اجتماعی و بررسی‌های اجتماعی است.
تلاش‌های بسیاری از طرف برخی از
محققان و صاحب‌نظران، در جهت تبیین
فرهنگ و کاربردهای آن به طور ناهمگون و
مختلف، صورت گرفته است.^۲
کلمه Culture که از کلمه لاتینی
Cultus به معنی پرستش گرفته شده، در
اصل، به معنای بزرگداشت و تجلیل حرمت
است. چندی بعد، این کلمه برای تشریح
فرآیند کشت به کار رفت، و بعدها به مفهوم
پرورش و تهذیب روح و رفتار، استفاده
شد. سرانجام در قرن نوزدهم Culture
برای توصیف روشن‌فکری و جنبه‌های
زیبایی‌شناختی تمدن به کار رفت.^۳

تایلر در سال ۱۸۷۱م در اثر خود با
عنوان فرهنگ ابتدایی، فرهنگ را «مجموعه

پیچیده‌ای شامل معارف، معتقدات، هنرها،
صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و
بالأخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی
(دانست) که فرد به عنوان عضو جامعه خود
فرا می‌گیرد، و در برابر آن جامعه، وظایف و
تعهداتی را دربردارد»^۴.

در تعریف تایلر، فرهنگ همانا
دستاوردهای مادی و معنوی بشر در طول
زندگی است. در تلقی دیگر، فرهنگ، صرفاً
یک امر معنوی دانسته شده است. به نظر
لنسکی، فرهنگ، «مجموع نظام‌های نمایان
جامعه و اطلاعات و پیام‌های مستقر در
آنها است»^۵.

مفهوم کلیدی تعریف مذکور، «نماد»
است. قابلیت ایجاد نماد، تنها ویژه نوع
انسانی است. نماد، گونه‌ای حامل اطلاعاتی
است که معنا و مفهومش به وسیله افرادی که
آن را مورد استفاده قرار می‌دهند، معین
می‌شود.

تامپسون Thompson در کتاب خود با
عنوان ایدئولوژی و فرهنگ جدید در ۱۹۹۲،
دو دریافت از فرهنگ ارائه می‌کند. دریافت
توصیفی فرهنگ، بر مجموعه متنوعی از
ارزش‌ها، باورها، آیین‌ها، قراردادهای و
عادات‌ها اطلاق می‌شود، و صفت ویژه
جامعه‌ای خاص یا دوره تاریخی را به ما

۱. برای آشنایی بیشتر مراجعه فرمایید به: آشوری،
داریوش، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ.
۲. فرهنگ عمومی، شماره ۶- ۱۳۷۵، ص ۶.
۳. یونسکو، فرهنگ و توسعه، ص ۱۳.
۴. روح‌الامینی، محمود، زمینه فرهنگ‌شناسی،
ص ۱۷.
۵. لنسکی، گرهارد اسانوتل، سیر جوامع بشری،
ص ۲۴.



**تلاش‌های
بسیاری از طرف
برخی از
محققان و
صاحب‌نظران،
در جهت تبیین
فرهنگ و
کاربردهای آن
به طور ناهمگون
و مختلف،
صورت گرفته
است**

می‌نمایند. کانون توجه دریافت، نمادین و نمادپردازی (Symbolism) است. بر پایه این دریافت، پدیده‌های فرهنگی، همان پدیده‌های نمادین‌اند، و بررسی فرهنگ، ضرورتاً با نمادها و کنش نمادین مرتبط است.

بر پایه دریافت دیگر - یعنی دریافت ساختاری - پدیده‌های فرهنگی را می‌توان مشابه صورت‌های نمادین در بافت‌های ساختمند بازشناخت، و تحلیل فرهنگی را همانا بررسی ساخت معنادار و بافت‌سازی اجتماعی صورت‌های نمادین تعبیر کرد.^۱ از دید یونسکو، فرهنگ، کلیت تامی از ویژگی‌های معنوی، مادی، فکری و احساسی است که یک گروه اجتماعی را مشخص می‌کند. فرهنگ نه تنها هنر و ادبیات را در برمی‌گیرد؛ بلکه شامل آیین‌های زندگی، حقوق اساسی نوع بشر، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها نیز می‌شود.^۲

در تعریف بیانیه مکزیک، می‌توان موارد زیر را تمیز داد:

- * سنت‌ها و عقاید؛
- * حقوق بنیادین انسانی؛
- * نظام‌های ارزشی؛
- * شیوه‌های زندگی؛
- * هنرها و ادبیات.

حیات اجتماعی، از طریق فرهنگ، تغییر و استمرار می‌یابد. عوامل تداوم، شامل این موارد است:

- سنت‌ها، عقاید، نظام‌های ارزشی و هنجارهای روحانی، اخلاقی، قانونی،

خانوادگی و اجتماعی، نهادها و ساختارهای قدرت.

- شیوه‌های زندگی، طرز تفکر و تولید، اقدامات، آداب و رسوم، توزیع و کارکردها و وظایف و عادت‌های خوراکی؛

- وقایعی که در جای خود، فرهنگ تلقی می‌شوند؛ مثل جشنواره‌ها، مراسم مذهبی و تاریخی؛

- زمان‌ها و سایر شکل‌های میراث فرهنگی غیر فیزیکی؛

کارکردهای فرهنگ

فرهنگ، دارای کارکردهای متفاوتی است:^۳

- ایجاد ارتباط جمعی؛^۴

- ایجاد احساس تعلق گروهی و خودآگاهی جمعی و فردی خاصی است که می‌توان آن را هویت فرهنگی نامید.

- تضمین بقا و تداوم تاریخی یک

جامعه با فرآیند اجتماعی از کارکردهای

مهم فرهنگ است.

- ایجاد همبستگی بین اعضای جامعه و

ایجاد و حفظ انسجام اجتماعی بین سطوح

و نهادها و اجزای مختلف نظام اجتماعی.

و باورها نیز

می‌شود



۱. گران‌بایه، بهروز، فرهنگ و جامعه، صص ۱۶ -

۱۷.

۲. یونسکو، کنفرانس مکزیکو، ۱۹۸۲؛ به نقل از

فرهنگ و توسعه، ص ۱۳.

۳. اسماعیلی، رضا، «فرهنگ و نقش آن در جهان

آینده».

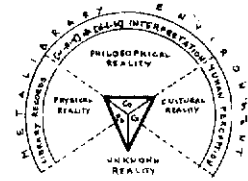
۴. پارسونز، ۱۹۵۱، ص ۳۵۷.

انواع فرهنگ

فرهنگ‌ها را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. فرهنگ رسوبی: عبارت است از رنگ‌آمیزی و توجیه شوون زندگی با تعدادی قوانین و سنن نسبتاً ثابت نژادی و روانی خاص و محیط جغرافیایی و رگه‌هایی ثابت تاریخی که در برابر هرگونه تحولات، مقاومت می‌ورزند، و همه دگرگونی‌ها را یا به سود خود تغییر می‌دهند، و یا آن‌ها را حذف می‌کنند. در صورت در نظر گرفتن عامل رسوب یک فرهنگ، و با وجود تعریف‌های متعدّد از فرهنگ، می‌توان با توجّه به اشتراک‌های موجود در این تعاریف، هسته مرکزی فرهنگ را مشخص کرد. «کروبر و پارسونز، هسته اصلی فرهنگ را اندیشه‌ها و ارزش‌ها می‌دانند^۱. رونالد اینگلهارت^۲ نیز نگرش، دانش و ارزش را عناصر اصلی فرهنگ معرفی می‌کند.

ماروین اولسن^۳، باور، ارزش، هنجار و تکنولوژی را عنصرهای اصلی فرهنگ معرفی کرده است. در دیدگاه او به این مسائل پاسخ گفته می‌شود: این‌که باورها به سؤال چیست؟ ارزش‌ها به سؤال چه باید باشد؟ هنجارها به سؤال چه انجام شود؟ و تکنولوژی به سؤال چگونه انجام شود؟ اگر قوانین طبیعی و انسانی پایدار نباشد، پافشاری برای ابقای نموده‌ها و فعالیت‌های «خود» یا به جبر عوامل محیطی مستند خواهد بود، و یا به ناتوانی روانی افراد جامعه از تطبیق موقعیت خود با



فرهنگ مایع و بی‌رنگ: آن رنگ‌آمیزی‌ها و توجیهاتی است که به هیچ ریشه اساسی، روانی و اصول ثابتی تکیه نمی‌کند

دگرگونی‌های مفید و سازنده می‌انجامد.

۲. فرهنگ مایع و بی‌رنگ: آن رنگ‌آمیزی‌ها و توجیهاتی است که به هیچ ریشه اساسی، روانی و اصول ثابتی تکیه نمی‌کند، و همواره در معرض تحولات قرار می‌گیرد. البته در جوامعی که دارای پیشینه‌های تاریخی هستند، این‌گونه فرهنگ، به ندرت پیدا می‌شود؛ زیرا چنان‌که می‌دانیم، فرهنگ‌گرایی، از یک عامل اساسی و فعال روانی سرچشمه می‌گیرد.

۳. فرهنگ خودمحموری یا خودهدفی پیرو: در این فرهنگ، نموده‌ها و فعالیت‌هایی که توجیه و تفسیرکننده واقعیات فرهنگی است، مطلوب است، بالذات بوده، و اشباع آرمان‌های فرهنگی را به عهده می‌گیرند. این «خود هدفی»، طبیعت اصلی فرهنگ را که خلاقیت و گسترش آرمان‌های زندگی در ابعاد انسانی است را کند کرده است. کار دیگری که «خود هدفی» فرهنگ انجام داده، و خطرش از مختل ساختن طبیعت اساسی فرهنگ کم‌تر نیست این است که به جای آن‌که بشر به وجود آورنده دانش و تکنولوژی، اداره و توجیه کننده آن دو باشد، خود، جزیی غیر مسؤول از جریانات جبری آن دو پدیده شده است.

۴. فرهنگ هدفدار، پویا و پیشرو: این نوع فرهنگ، در محاصره آن نموده‌ها و

۱. نقل از چلی، مسعود، جامعه‌شناسی نظم، ص ۵۴.

۲. اینگلهارت، رونالد، تحول فرهنگی در جوامع

پیشرفته صنعتی، ص ۱۹.

۳. نقل از: چلی، مسعود، جامعه‌شناسی نظم.

فعالیت‌هایی که تحت تأثیر عوامل سیّال زندگی و شرایط زودگذر محیط و اجتماع قرار می‌گیرد نمی‌افتد؛ زیرا عامل محرّک این فرهنگ، واقعیّات مستمر طبیعت و ابعاد اصیل انسانی است، و هدف آن، عبارت است از آرمان‌های نسبی که آدمی را در جاذبه هدف عالی حیات، به تکاپو در می‌آورد.

با کمال اطمینان می‌توان گفت که هیچ تمدّن انسانی اصیلی در گذرگاه تاریخ، بدون وجود چنین زمینه فرهنگی، به وجود نمی‌آید. این است فرهنگی که می‌تواند گریبان خود را از چنگال خودخواهان خودکامه رها کند، و رسالت خود را برای جامعه انجام بدهد.

یکی دیگر از مختصّات این فرهنگ، مات کردن رنگ اخلاق و رسوبی است که معلول ناتوانی‌های فکری و اشباع خلأ واقع‌گرایی در زندگی، و نتیجه مشت‌دیگر از عوامل محلی زودگذر و خالی از ایده‌ها و آرمان‌های اصیل است.^۱

تغییرات فرهنگی

یکی از ویژگی‌های مهم بنیادی هر فرهنگ، تغییر در فرهنگ و ابعاد آن است. دگرگونی فرهنگی، فرآیندی است که بدان وسیله، اجزای مختلف یک فرهنگ با گذشت زمان، تغییر و تحوّل می‌پذیرد.

جامعه‌شناسان، ضمن ملاحظه تغییرات نامحسوس که در شرایط متعارف فرهنگ هر جامعه‌ای رخ می‌دهد؛ عوامل تغییرات فرهنگی سریع را مورد توجه قرار می‌دهند؛

از جمله می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

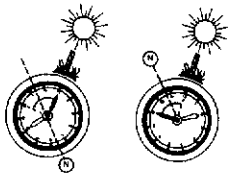
۱. تغییرات سریع جمعیتی یک جامعه در اثر حوادث طبیعی و اجتماعی.
۲. تغییر محیط جغرافیایی و مهاجرت دسته‌جمعی.
۳. تغییر در قدرت سیاسی و مدیریت اجرایی یک جامعه.
۴. نیازها و ضرورت‌ها.

در پاسخ به علل دگرگونی فرهنگی، اینگلهارت می‌گوید: اگر بپذیریم که هر فرهنگ، رهیافت مردم در تطابق با محیط را نشان می‌دهد، در درازمدت، این رهیافت‌ها به دگرگونی اقتصادی و سیاسی پاسخ می‌دهند. در صورتی که پاسخ بدهند، بعید است گسترش یابند و بعید است که جوامع دیگر از آن‌ها تقلید کنند.

بارنز (۱۹۸۶) در مقدمه‌اش بر مجموعه تک‌نگاری‌هایی درباره فرهنگ و سیاست می‌گوید: فرهنگ، مجموعه‌ای از اعتقادات و باورها است که با تلاش‌های یک گروه معین در فائق شدن بر مشکلات، تطابق بیرونی و کسب انسجام و یگانگی درونی، توسعه می‌یابد. فرهنگی که توانسته باشد به قدر کافی، از پس مشکلات برآید، با ارزش پنداشته شده، به اعضای جدید گروه، یاد داده می‌شود.^۲

از نظر سوروکین پدیده‌های فرهنگی در تمدّن آینده، از جامعه‌ای به جامعه دیگر، به صورت ایدئولوژیک انتقال خواهند یافت.

۱. جعفری، محمّدتی، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، صص ۹۳-۹۴.
۲. اینگلهارت، رونالد، تحوّل فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی، ص ۲.



این است

فرهنگی که

می‌تواند گریبان

خود را از چنگال

خودخواهان

خودکامه رها

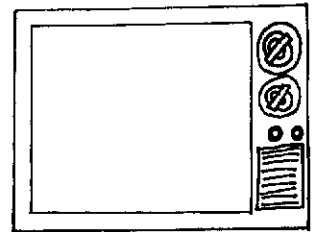
کند، و رسالت

خود را برای

جامعه انجام

بدهد

نشر یا پویایی پدیده‌های فرهنگی، از افراد و گروه‌ها به افراد و گروه‌های دیگر که از پایگاه اجتماعی یکسانی برخوردار هستند، به طور افقی، و از قشرهای پایین جامعه به قشرهای بالاتر، به طور عمودی صورت می‌گیرد، و برعکس. پدیده‌های فرهنگی از دستگاه اصلی خود، از طریق خطوط و ریشه‌های ارتباطی موجود، نظیر شاه‌راه‌ها، راه‌آهن، رادیو، هواپیما، تلفن، تلویزیون و... به حرکت در می‌آیند و منتشر می‌شوند.



سیر حرکت پدیده‌های فرهنگی، از قشرهای بالای جامعه به قشرهای پایین‌تر، از شهرهای بزرگ به نقطه‌های روستایی، از گروه‌های به اصطلاح «متمدّن» به گروه‌های نامتمدّن خواهد بود. در صورتی که پدیده فرهنگی، به صورت مواد فرهنگی خام باشد، خلاف جهت مذکور حرکت می‌کند.^۱ گونه‌های انتقال فرهنگی از جامعه‌ای به جامعه دیگر - از نظر سوروکین - به این صورت است:

پدیده‌های فرهنگی از دستگاه اصلی خود، از طریق خطوط و ریشه‌های ارتباطی موجود، نظیر شاه‌راه‌ها، راه‌آهن، رادیو، هواپیما، تلفن، تلویزیون و... به حرکت در می‌آیند

۱. اگر فرهنگ مبدأ، با فرهنگ مقصد، همسان باشد، عمدتاً این انتقال، بدون هیچ‌گونه تغییری صورت می‌گیرد، به شرط این‌که ابزار مکانیکی برای موازنه قابل قبول آن‌ها، آماده باشد.

۲. اگر تفاوت دو فرهنگ، اساسی باشد، بخش عمده‌ای از فرهنگ، قابل انتقال به دیگری نخواهد بود.

۳. اگر اختلاف فرهنگ‌های مبدأ و مقصد را ثابت نگهداریم، میزان پدیده فرهنگی مهاجر، به ماهیت آن بستگی دارد.

هر قدر این پدیده فرهنگی، پیچیده‌تر، ظریف‌تر و بغرنج‌تر باشد، و آموزش بیشتری برای استفاده از آن لازم باشد، تغییر در فرهنگ مورد نظر، ژرف‌تر است.

۴. در صورت برخورد دو فرهنگ متفاوت، عامل‌های هماهنگ آن‌ها به آسانی و با سرعت هرچه بیشتر، و با حداقل تغییر به یکدیگر، منتقل می‌شوند. هر قدر این هماهنگی کم‌تر باشد، در مرحله گذار، میزان انتقال، بیشتر است. عنصرهای ناهماهنگ، به هیچ وجه در یکدیگر نفوذ نمی‌کنند؛ مگر بر اثر اعمال زور و تحمیل. از میان عنصرهای همگون، ساده‌ترین آن‌ها آسان‌تر، سریع‌تر، و موفق‌تر از عنصرهای پیچیده، انتشار می‌یابد.^۲

روان‌شناسان اجتماعی، تغییرات فرهنگی را با توجه به تعامل متقابل بین فرد و اجتماع و ملاحظه تأمل عوامل فرهنگی و روان‌شناختی، مورد بررسی قرار داده‌اند.^۳ از جمله این عوامل، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نقش نوجویی و نوآوری در تغییرات فرهنگی با توجه به انگیزه‌های فردی و خصلت‌های انسانی؛ همچون تنوع‌طلبی، ابداع، کنج‌کاوی، و هم‌چنین شرکت اکثریت افراد یک اجتماع در امر نوآوری.

۲. نقش و منزلت نوآوران و عواملی

۱. سوروکین، آکساندروویچ پیتیریم، نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ، صص ۳۳۹-۴۴۱.

۲. سوروکین، آکساندروویچ پیتیریم، نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ، صص ۳۴۲-۳۴۴.

۳. آلپورت و جونز، ۱۳۷۱، ۱۰۴.

چون نحوه اشاعه و تبلیغ در پذیرش اجتماعی و مقبولیت همگانی عنصر جدید فرهنگی و پذیرفته شدن آن عنصر به عنوان جزئی از فرهنگ جامعه.

۳. بررسی کنش نوگرایان در فرآیند طرد انتخابی و گزینش عناصری از فرهنگ رایج آن جامعه که اصطلاحاً «فرهنگ پذیری» نامیده می‌شود.

۴. بررسی روند درونی شدن عنصر فرهنگی در یک جامعه و تأثیرات آن در ساخت اجتماعی که برای تشخیص دقیق ساخت فوق، لازم است مفاهیم کلیدی در این زمینه تعریف، و حدود و ثغور آن معین شود.

جمع‌بندی

سخن گفتن از فرهنگ، سهل و ممتنع است. سهل است چون همه اشخاص با مقوله فرهنگ، سر و کار دارند. با فرهنگ زندگی می‌کند. زندگی خود را در چارچوب معناها سازماندهی می‌کند. به تعبیر دیگر، فرهنگ، بخشی از وجود آنها است. رفتار و اعمال، اندیشه و نگرش فرد، برگرفته از فرهنگ است، و الگوهای عمل او در زندگی، متأثر از هنجارهایی است که بخش مهم و قابل توجه فرهنگ به شمار می‌رود. به همین دلیل، سخن گفتن از فرهنگ در عرصه زندگی روزمره، یک مقوله عادی و طبیعی است. نه می‌توان دیگران را از سخن گفتن بازداشت، و نه شاید این کار، منطقی و صحیح باشد؛ بلکه باید تلاش کرد تا شعاع دایره این مفهوم، مشخص شود، قلمرو آن تعریف گردد، و اقسام و عناصر تشکیل دهنده آن شناسایی شود.

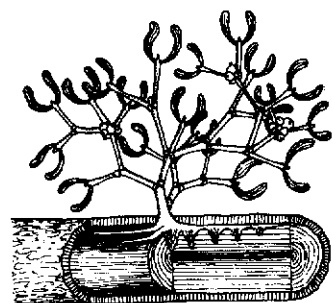
آشفتنگی معنایی و ابهام در قلمرو فرهنگ، نه تنها در زندگی عامیانه وجود دارد؛ بلکه در عرصه فرهنگ‌شناسی نیز قابل ملاحظه است. سیر معنایی واژه فرهنگ و مرور تعریف‌های مطرح شده توسط اندیشمندان، به خوبی این نکته را به ذهن متبادر می‌سازد که از مقوله فرهنگ و مؤلفه‌های آن، تلقی روشن و اجماع قابل قبولی وجود ندارد. تعریف‌های مطرح شده در باب فرهنگ، عموماً کلی هستند. جنس و ماهیت فرهنگ، از جمله مقولاتی است که فیلسوفان و اندیشمندان حوزه‌های مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد، در باب آن، اختلاف نظر دارند. علاوه بر مفهوم، در مصادیق این واژه پیچیده نیز، توافق کم‌تری وجود دارد. تجارب جهانی و انتشار نخستین گزارش جهانی فرهنگ در ۱۹۹۸م نشان از دورماندگی حوزه فرهنگ نسبت به حوزه‌های سیاست، اقتصاد، فناوری و علوم است که نشان می‌دهد این عرصه از شناخت، در مراحل اولیه است.

تعریف‌های مطرح شده در باب فرهنگ که همچنان در حال گسترش است را می‌توان در دو دسته طبقه‌بندی کرد؛ گروهی که فرهنگ را شامل دست‌آوردهای مادی و معنوی بشر در طول حیات اجتماعی دانسته‌اند. این گروه، به شدت تحت تأثیر مردم‌شناسان و تعریف مطرح شده توسط تایلور، مردم‌شناس انگلیسی هستند. به نظر این دسته، هر آن چیز که در طبیعت تغییر داده شود یا خلق شود، از عرصه اشیای طبیعی Natrueal Thing خالی، و به حیطة اشیای فرهنگی Cultural Thing وارد



**آشفتنگی معنایی
و ابهام در قلمرو
فرهنگ، نه تنها
در زندگی
عامیانه وجود
دارد؛ بلکه در
عرصه
فرهنگ‌شناسی
نیز قابل
ملاحظه است**

می‌شود. دسته دیگر، مقوله فرهنگ را صرفاً معنوی پنداشته‌اند، و ابعاد مادی و معنوی موجود در زندگی بشر را از دایره فرهنگ، خارج دانسته‌اند. به زعم معنویت‌گرایان، جنس فرهنگ، از معناها به شمار می‌رود، معنایی که گروهی از آدمیان بر سر آن، هسته اصلی مفهوم فرهنگ در این اندیشه، ارزش، اطلاعات و دانش، باور و اعتقادات، نگرش‌ها و هنجارها است. انواع نظام ارزشی، نوع آگاهی‌ها و اطلاعات، عقاید و باورها و نگرش‌ها مشتمل به ابعاد شناختی، احساسی و آمادگی عملی و انواع هنجارها (شامل شیوه‌های قومی، آداب و رسوم، سنت‌ها، عرف و قوانینی) در حیطه بررسی فرهنگ‌شناسی است.



خاص بودن آن است. فرهنگ در عین مشمولیت عام، متناسب با گروه‌های اجتماعی و مناطق اقلیمی و مرزهای سیاسی و جغرافیایی، «خاص» می‌شود. ویژگی دیگر، ثبات و تغییر است. فرهنگ در عین این‌که ثابت به نظر می‌رسد، صفت سیال بودن را دارد. سیال بودن فرهنگ، موجب می‌شود که عناصر و ساختار آن تغییر یابد، و تحت تأثیر تغییرات شیوه‌های زندگی، آیین‌ها و سنت‌ها عوض شود. درباره تغییرات فرهنگی، پنج پرسش بنیادی وجود دارد. چه چیزی تغییر می‌کند؟ چگونه تغییر می‌کند؟ زمینه‌ها و عوامل مؤثر در تغییر کدام‌اند؟ کارگزاران تغییر، چه کسانی هستند؟ پیامدها و شعاع تغییرات فرهنگی چیست؟

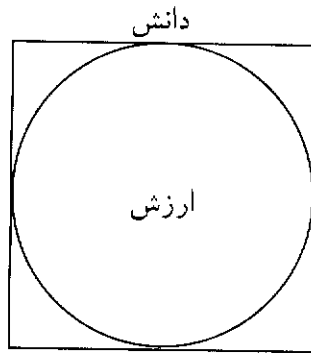
یافتن پاسخ‌های تحلیلی متناسب با پرسش‌های فوق، از جمله مباحث اصلی فرهنگ‌شناسی است. در این نوشتار، به اختصار، ساز و کارهای تغییرات فرهنگی، مورد بحث واقع شد. بر اساس مباحث مطرح شده، هر فرهنگ به دلیل سیال بودن، دارای هسته یا هسته‌های متعددی است. هسته اصلی که نقطه کانونی فرهنگ را تشکیل می‌دهد، حول خود، معانی دیگر را سازماندهی می‌کند. تغییرات فرهنگی هنگامی رخ می‌دهد که لایه‌های معنایی پیرامونی، از نظر گروه اجتماعی، اهمیت و منزلت بیشتری می‌یابند (در نتیجه در حلقه‌های تشکیل دهنده نظام فرهنگی، این حلقه به نقطه کانون نزدیک، و زمانی می‌تواند به نقطه مرکزی تبدیل شود. در چنین حالتی، تغییر فرهنگی به وجود می‌آید).

فرهنگ‌شناسی باید دایره معناها را دریابد، رمزشا را بگشاید، سمبل‌ها را بفهمد، اندیشه‌ها را درک کند، و هنجارها را بشناسد. در ژرفای باورها و اعتقادات سیر کند، و تا حد ممکن، آن‌ها را به گونه‌ای بفهمد که کنشگران آن را درک کرده‌اند. در بحث مفهومی، می‌توان تلقی‌ها را از فرهنگ دانست. پذیرش هر یک از تعریف‌ها، مستلزم پذیرش ابعاد، لایه‌ها و پیامدهای روش‌شناختی خاص است، در صورتی که تعریف متأثر از اندیشه تایلور را بپذیریم. روش‌شناسی ما تحت تأثیر روش‌های عینی، بیشتر کمی است. در صورتی که تعریف معنویت‌گرایان را مبنا قرار دهیم، چاره‌ای جز رو آوردن به روش‌های کیفی و ژرفانگر نداریم.

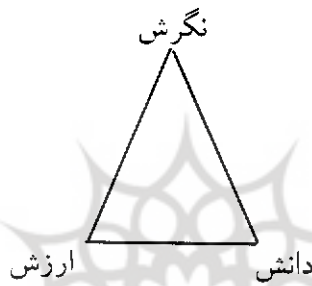
تغییرات فرهنگی هنگامی رخ می‌دهد که لایه‌های معنایی پیرامونی، از نظر گروه اجتماعی، اهمیت و منزلت بیشتری می‌یابند

در مجموع، هرگونه از تعریف‌ها را که بپذیریم، فرهنگ، خصلت‌های ویژه خود را دارد. بارزترین ویژگی‌های فرهنگ، عام و

شکل ۱: هسته اصلی فرهنگ از نظر کروبر و پارسونز



شکل ۲: عناصر اصلی فرهنگ از نظر اینگلهارت



شکل ۳: عناصر اصلی فرهنگ از نظر اولسن

باور		ارزش
	فرهنگ	
هنجار		تکنولوژی

فهرست منابع و مآخذ

۱. آشوری، داریوش، تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران: آگه، ۱۳۸۲ش.
۲. آلپورت دحونه، روان‌شناسی اجتماعی از آغاز تا کنون، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ش.
۳. اسماعیلی، رضا، «فرهنگ و نقش آن در جهان آینده»، فصل‌نامه فرهنگ اصفهان، ۱۳۷۹ش، شماره ۱۵.
۴. اینگلهارت، رونالد، تحول فرهنگی در جوامع پیشرفته صنعتی، ترجمه مریم وتر، تهران: کویر، ۱۳۷۳ش.
۵. تاییسوی، حال، ایدئولوژی و فرهنگ مدرن، ترجمه مسعود اوحدی، انتشارات آینده پویان، ۱۳۷۸ش.
۶. جعفری، محمدتقی، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳ش.
۷. چلبی، مسعود، جامعه‌شناسی نظم، تهران: نی، ۱۳۷۵ش.
۸. روح‌الأمینی، محمود، زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران: عطار، ۱۳۶۸ش.
۹. سوروکی، آلکساندر ویچ پیتریم، نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ، ترجمه اسدالله نوروزی، رشت: حق‌شناس، ۱۳۷۷ش.
۱۰. گران‌بایه، بهروز، فرهنگ و جامعه، تهران: شریف، ۱۳۷۷ش.
۱۱. لئسکی، گرهارد امانوئل، سیر جوامع بشری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۲. یونسکو، فرهنگ و توسعه، ترجمه نعمت‌الله فاضلی، تهران: وزارت و فرهنگ ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶ش.